

ورزا موشته

این اسم مرکب است از دو جزء " ورز " و " verza " گاونر ، که درگیلان دارای دوشی برآمده و برجسته و اندامی قوی و دست و پایی کوتاه است که گاه پاره‌ای از محققان که برای آن سفر کرد و در مسیر خود به گیلان رسیده و یادداشتی در اینجاست نوشته و درباره این ولایت سرسبز مطلبی نوشته‌اند آنرا گاو وحشی نامیده‌اند و حتی آنرا با گاو میش عوضی گرفته‌اند ۱

اگر گاونر گیلانی را اخته نکنند که تنومند و زورمند شود ، تخمی نامیده می‌شود و به کار بارور کردن گاو ن ماده نیز می‌آید و گاه آنرا در طویله‌های مخصوص با مراقبتهای ویژه نگه میدارند تا جنگی شود و به کارورز و جنگ بیاید که اخیراً به صورت گسترده و همه‌گیر منسوخ شده است " به دلیل پاره‌ای ملاحظات مذهبی و بدآموزی " در گذشته بنا بر شواهد تاریخی و نوشته جهانگردان و گواهی متن فولکلور گیلان از آن به کار می‌کشیدند و چون اسب سواری می‌گرفتند ۲ کما اینکه به کار شخم زمین همی آمد و امروزه هم گاو پیش می‌آید .

ورزای بچار کاری یا آموخته " آموچ = Amuj = آمیج " است و راه بلدوسن دار و آگاه به اشارات ورزاکار ، " مردیکه اورابه گاه شخمی راند " بنا نا آگاه است و تازه کار که " کارامیج = Keramij

کارآموز خوانده می‌شود و باید بکارش گیرند و آموخته سازند که خود مبحثی جداگانه دارد ۳ جز دوم کلمه " موشته " Mušt.e مشت است و آن مقیاسی است برای دروی برنج مقداری که در یک مشت جای می‌گیرند که البته می‌تواند معین کننده مقدار زمین هم باشد که درگیلان زمین " دشت و کوه " را بر حسب درز محاسبه می‌کنند که در بسیاری از روستاهایک درز متشکل از ده موشته = مشت است با این ترتیب یک موشته یک دهو است ۴

۱ - کتاب خاطرات و سفرنامه مسیو نی کی تین قنسل سابق روس در ایران " ۱۴ - ۱۹۱۲ میلادی - رشت " صفحه ۱۲۸-۱۲۹ وقتی که از ورز و جنگ سخنی به میان می‌آورد ، ورز را به دلیل جثه بزرگ و حجیم و شکل دوش ، - گاو میش محسوب می‌داد و می‌نویسد : جنگ گاو میشان که درگیلان ورز و جنگ " ! " می‌گویند گویا یا منحصر به این ایالت باشد . من در هیچ جای ایران غیر از گیلان ندیدم که گاو میشان را به جنگ اندازند .

۲ - گرچه بار کردن ورزا در گذشته در همه گیلان مرسوم بوده ، اما در تالش گویا همه‌گیر بوده و کاربرد بیشتری داشته است . در فولکلور گیلان نیز شواهدی در این زمینه وجود دارد ، دو ترانه در این زمینه از روستای سپردان سیاهکل و روستاهای آستانه اشرفیه بدست آمده است

الف - دوبیتی بدست آمده از سپردان سیاهکل :

سه ورزای بار بدم اشکله دونه
هونه من بار بنام تی زولغه شونه
اگر دونم شومی لاکوی گیرونه
اشرفی فوکونم تابنده زونه
برگاونر سیاه برنج بار ک مردم
میان دولنگه بارش ، شانه‌های زلفت را نهادم
اگر بدانم که دختر شما گران قیمت است
تابند زانویش اشرفی طلا خواهی ریخت
در دوبیتی آستانه اشرفیه نیز بیست
اول درست در همین عنوانست



طرحی از استاد بیژن اسدی پور برگرفته از کتاب طنز خانوانگی

سه ورزا بار بدم اشکله دونه
من بارچی بنام‌های جوفته شونه
ورزای سیاه را برنج بار ک مردم
میان دولنگه بارش چی گذاشتم یک جفت شانه

۳ - کارامیج = کرامیج (کارآموز را یا درکنار آموچ " آموخته شده " می‌بنند و یا دورزای می‌کارند تا این خام درکنار آن آزموده ، پخته شود و راه و رسم حرکت در بچار را بیاموزد و بیاتنهاش به کاول می‌بنند و بجای اینکه ریسانش در دست ورزاکار که بدنبالش می‌آید باشد ، آنرا بدست نوجوان یا جوانی میدهند که در جلوی ورزای تازه کار " کرامیج " در بچار حرکت کند و ورزا هم به تابعیت او و کوشش ریسان در پی او گام بردارد و پس از چندی راه و رسم کاشتن را بیاموزد و کار آزموده " آموچ " شود . به این کار ، در روستاهای اطراف رشت شاتوری šaturi شون soon رفتن گویند .

۴ - رمیهای زراعتی گیلان علاوه بر جریب ، بر حسب قفیز " xapiz خبیس xabis " قوتی auti و درز darz نیز سنجیده می‌شوند که مقدارش در سراسر گیلان متغییر است زیرا که مقیاس درز در پاره‌ای از نقاط دهمشت گیاه خوشه دار برنجست و در پاره‌ای دیگر سیزده تا پانزده مشت . در حالیکه در بسیاری از روستاهای گیلان یک هکتار ، یک هزار درزا است در نوروژ آباد سیاهکل لاهیجان یک هکتار / ۱۵۰۰ دبوچ Dabu (= درز) است و بر همین قیاس است قوتی که مقدارش در گیلان متفاوتست . در گامیسان ماسال قوتی ۲۸ کیلو و هشتصد گرم ، در نوبیجار محله حسن کیاده سی کیلو گرم ، در لوشاده سیاهکل سی و دو کیلو گرم ، در گنجا شفت قومن و ایمن آباد کوچصفهان و بسیاری دیگر از روستاهای گیلان سی و سه کیلو گرم در والیسرای شفت سی و چهار کیلو گرم و در کلش تاجان و سپردان سیاهکل سی و هفت و نیم کیلو گرم است و قفیز نیز مقدارش به همین تناسب تغیییر می‌یابد .

در کتاب مالک وزار در ایران نوشته دکتر ا. ک. س. - لمتون در ضمیمه اوزان و مقیاسات صفحه ۲۶۹ به بعد ، پس از بررسی مقدار قفیز در ایران آمده است " چنانچه ملاحظه می‌شود قفیز و جریب را هیچ مقیاس معینی نبوده است و نه تنها نسبت به هر شهر بلکه نسبت به نوع محصول هم تفاوت می‌کرد " در گیلان بویژه در کوهستانها که گندمکاری و ارزن کاریست و زمین فرآبش مقیاس زمین بر حسب پیمانانه ایست که خود پیمانانه نیز بر حسب وزن متفاوتست . مثلاً گندم یک پیمانانه چهارده کیلو و ارزن سیزده کیلو است .

نوشته محمد بشرا

نگاهی به رسوم برنجکاری در گیلان؛

۳

ورزا موشته

با این ترتیب معنی کلمه می شود: يك مـثـت گیاه خوشه دار برنج که متعلق به گاونر (= وزرا) است، "صلوات موشته" اش می نامند زیرا به وقت "درو" اش یا پس از آن، صلوات می فرستند تا بریدنش، و پایان کار درو مبارک باشد و میمون.

"وابین" یا "واوین موشته" اش گویند که با دروی آن، کار برنجکاری آخـریـن مرحله اش را، پشت سر می گذارد.

چه کلمه و ابین یا واوین بمعنی برش یا فعل امر از مصدر "وابن" یا "واون" بریدن است. یعنی ببر، که معنی اصطلاحی آن مـثـتـه پایـان کار یا بریدن و پایان دادن کار دروست و درهین معنی "آخره موشته" یا "آخری چنگه" یا مـثـت آخرین، و در اشکور "سرموشته" نامیده می شود و در حقیقت (ورزامو شته) آخرین مـثـت گیاه خوشه دار برنج است که در آخرین محدوده بچار "کله = خال = گيله" که در بسیاری مواقع، همان محدوده ای است که در ابتدای کار بچار آنجا را "توم بچار = تومجار" خزانه نشای برنجزار کرده بودند، درومی شود. ۵

این آخرین مـثـت گیاه خوشه دار و بار و برنج از این جهت در چشم گیلهمرد ارج و قرب دارند که نشانه پایان خستگی از کار مداوم و رنج شب پایی و مزرعه و نگرانی ها و دلشوره هاست. لذا در برابرش بنا بر

وسع خود، "دس خوشی" = دستخوشی "تاروفی = تعارفی" و یا "موشته لـق = مشتلق" می دهند که گاه پول است (سال ۱۲۵۶ بین ده تا پنجاه تومان) و گاه "نره اوردک = اردک نر"، "تلاکو تـه = سولوله = خوروس کوله" و یا خود خوروس "خوروس = تلا" بچه خوروس، کبابی = کاتیک = کرات "جوجه مرغ یا مرغ جوان، و در پاره ای اوقات "کرك" مرغ "شلخت - غاز" است و در پاره ای از روستاها هم قواره ای پارچه برای پیراهن، جفتی چکمه دستمال و جوراب یا چیزهایی از این دست.



آخرین روز درواست و گرما گرم کار گروهی از همسایگان و آشنایان به یاوری آمده اند. همه باتنی خیس از عرق و دستها و چهره های آفتاب سوخته و یف کرده، خمیده سرگرم کارند و در درحال اتمام دروگران مزد بگیر (= موزیر = موزیر) دوش به دوش یاوران در تلاش اند، با چشمی نگران آسمان که ابری ست و چشمی به (داره) داس دروکه با هر حرکت مـثـتی از گیاه برنج را درومی کند. هشتابان مـثـت مـثـت (درزه بـج) گیاه برنج، را می برند و با ساقه ای چند از آن، می بندند و خوشه هایش را می افشانند و بر روی (اشکل) پی درو، قرار می دهند که اندکی بخشکد تا به روزی دیگر گرد آورند و دسته کنند و به (کورج = کوندوج = کوتی) انبار، ببرند و محوطه بچارگاه را پاک کنند. کم کم به آخرین محدوده بچار می رسند یاوران به بهانه خستگی آهسته کنـسـار می کشند، و کارگران دروگر را به کار تشویق می کنند، و آشنایان و نزدیکان برزگر هم دست می کشند و با خنده و شادی، دروگران را به کار دلگرمی سازند.

در این محدوده است که کارگران بایـسـد آخرین مـثـت گیاه برنج را درو کنند و مشتلق بگیرند. هر یک سعی می کند از دیگری فاصله بگیرد و به طریقی دور از چشم آخرین مـثـت را درو کند، و دیگران که کنار کشیده اند مشتاقانه به نظارت ایستاده اند، و آگاهانه هر از زیر نظر دارند که ببینند آخرین مـثـت نصیب کیست. سرانجام در کشاکش زرنگی ها و شوخی ها یک نفر آخرین مـثـت را درومی کند و دیگران را به شهادت می طلبد. همه با هم صلوات می فرستند و به هم خدا قوت می گویند، و به سوی خانه "خانه خا" صاحب مزرعه، بر راه می افتند.

گاه در این گیرودار، دونفر با هم آخـریـن مـثـت را درومی کنند و مشتلق می گیرند. در بین راه کسی که آخرین مـثـت گیاه برنج را درو کرده، با "داره" ساقه اش را کوتاه می کند و خوشه ها را با ساقه، از برگهای فوقانی بیرون می کشد، مرتبش می سازد، و در یک دسته می بندد.

وقتی که به خانه صاحب مزرعه رسید آن را به او تقدیم می کند: مبارک باشد پایان درو، اینهم نشانه پایل کار.

و گیلهمرد خسته از کار و چشم به راه بیای تمامی چهره می خندد. شکر به بالا خره درو، و "موشته وورازی" نهادن مـثـتـه ها در بچار به پایان رسیده و کار، آخرین مراحل سختش را پیموده، دیگر می توان کمراست کرد، حاصل را بالا آورد، انبار کرد، کوبید و فروخت و تاوان پاره ای از قرض ها را داد و به پاره ای از آرزوها جامه عمل پوشانید، برای این مـژده گرجان فشانم و راست وانعامش را می دهد. به این انعام در روستای کیارمش اشکور، و آخوند ملک شهرستان رودسر، و بسیاری از روستاهای منطقه "کاره سری" گویند.

در روستای سورکوه رودسر اگر دروکنندگان آخرین مـثـت گیاه برنج د و نفر باشند و هیچیک نخواهند به نفع دیگری کنار بروند، غالباً "خوشه های برنج را که زیاد هم نیست می شمارند. تعداد هر دسته کمتر باشد و را صاحب ورزا موشته قلمداد می کنند، و انعام به او تعلق می گیرد و گاهی نیز به هر دو.

در روستای بویه املش لنگر و نکه کوهستانی ست و کشتشان چون روستای کیارمش اشکور گندم و ارزن، برداشتن ورزا موشته متداول است، و وقتی آخرین مـثـت گندم درو شد، دروگران آنرا دست به دست می دهند و به مبارکباد می گویند، و صاحب مزرعه به آورنده ورزا موشته پول یا قواره ای پارچه چشم روشنی می دهد. اما در روستای کیارمش، آورنده ورزا موشته آن را در بین راه به شکل گل تزئین و مرتب می کند: و به "خونخوازن" زن صاحبخانه می دهد و برای تمامی دروگران "کولی بیج نون" که نوعی نان محلی است از آرد و شکر و تخم مرغ و زردچوبه می پزند که بسیار خوشمزه است.



توضیح:

۱- روح برنج به ویژه هنگام برداشت محصول حائز اهمیت است. درو کردن به روالی انجام می پذیرد که روح برنج فرار نکند، بلکه به گوشه ای از مزرعه فرستاده شود روح از مزرعه ای به مزرعه دیگر پرواز می کند و بالاخره به مزرعه مقدس در نزدیکی کلبه می رسد، مزرعه مقدس قبل از همه مزارع کاشته، سپس از همه درویی شود: در مزرعه مقدس ساقه برنج را به آرامی می برند و در بافه هایی که حامل روح برنج است به صورت بسته هایی مرتب می کنند. برنج پوست نکنده (شلتوک) از این بافه ها گرفته می شود.

این برنج برای کشت مزرعه مقدس در سال بعد مورد استفاده قرار می گیرد.

مجله پیام ویژه شالیزار و قدمه های برخاسته از آن، مقاله برنج، در اسطوره و افسانه، نوشته اوایاشی تارویوس ۱۰.

در گذشته در تعدادی از روستاهای گیلان از جمله احمد سرگوراب شفت فومن اگر آورنده ورزشاموشته دونفر بودند و هیچیک دیگری را مقدم نمی داشت ، و نیز حاضر به تقسیم انعام نمی شد ، غالباً " دونفر در برابر دروگر " ن به " گیلهمردی کوشی " کشتی گیلهمردی می پرداختند ، و هر یک که دیگری را شکست می داد برنده انعام می شد ، و گاه صاحب مزرعه از شوق پایان کار به نفر دیگر هم علاوه بر رسم متداول به عنوان دستخوشی ، برگد سبزی میداد که دلگیر نباشد ، و امروزه هم این رسم به قوت خود باقی است .

در چالش سیاهکل اگر صاحب مزرعه خود به هنگام درو حضور داشته باشد و آخرین مشت گیاه برنج نصیب او یا نزدیکیانش شود برای جلب دعای خیر و برکت و وسعت ، بریدن آخرین رشته را به کسی غیر از افراد خانواده خود می سپارد .

در روستای سورکوه رود سر آورنده ورزشاموشته ، آن را در خانه صاحب مزرعه روی تنه درختی قرار می دهد ، و چوبی بدست می گیرد به قصد جدا کردن دانه های شلتوک از خوشه در آن هنگام زن ، یا خود صاحب خانه مانعش می شود که دست نگه دارد ، عوض هر چه بخواهی از عمل تا شال دستباف و مرغ و جوجه به تومی دهم " مردابا می کند و در پاش اینک پس چه می خواهی می گوید فقط جیگر بند " دل ، جگر سیاه و سفید گو سفند " می خواهی همه دروگران مبارک باد می گویند ، و به خنده و شوخی می پردازند و صاحبکار اگر بتواند علاوه بر سی تومان پول - در سال ۱۳۵۶ - جگر بندی هم برایش می خورد .

در بسیاری از روستاهای گیلان آورنده ورزشاموشته خود آنرا به طرزی زیبا و دلپذیر بیا نخهای پشمی رنگی " پو " تزئین می کند و تحویل میدهد اما در روستاهای بسیاری دیگر نیز زن یا دختر صاحب مزرعه آنرا با گلپای پارچه های و نخهای رنگین می آراید و بر میخی بر دیوار یا سقف اتاق می آویزد و نگه میدارد و در پاره های دیگر از روستاها آنرا در انبار برنج درو شده " کوروج " کوندوج = کوتی " می آویزند و سبب خیر و برکتش میدانند ، این دسته کوچک از گیاه خوشه دار برنج به رسم صورت

④

نگاهی به رسم برنجکاری در گیلان :

تا آغاز فصل کشت دیگر " حدود شش ماه " در منزل نگهداری می شود و هر کس به سلیقه و ذوق خود آنرا به طریقی می آراید .

قبل از تزئین ورزشاموشته ابتدا ، خوشه ها را با ساقه اصلی از گیاه برنج جدا می کنند " ایسپیل فاکشی = سیفتیل فاکشی " ، آنگاه انتهای ساقه اش را بانخی محکم می بندند و خوشه ها را به چند دسته مساوی تقسیم کرده و هر دسته را جداگانه بانخپایا پارچه های رنگارنگ تزئین می کنند و بهمان صورت در اتاق می آویزند .

خواص درمانی ، گیله تجربه :

در پاره های از روستاها برای ورزشاموشته خواص درمانی قائلند و آن برای گیله تجربه طبابت سنتی ، بهره می برند . در احمد سرگوراب شفت فومن آنرا در تابه بوداده و به " زازن " زن زانو ، که دچار درد شکم است می خوراند ، چه باوردارند اسم این مشت برنج : و ابین موشته " است . لـذا " و ابین درد " دردهای بعد از زایمان ، را تسکین می دهد ، و درمان می کند .

در مواردی فومن نیز آنرا در درمان دل پیچه مزمن می دانند .

در روستای شنبه بازار فومن ، شلتوکش

رامی تکانند و همراه مقداری نمک ، به وزرای خام خورده = دست ویای ورم کرده و خشک شده در اثر کاریک روند و بدون تمرین قبلی ، می خوراند تا بهبودیابد و اصولاً " به همین جهت است که این يك مشت برنج را ورزشاموشته گویند ، زیرا که در سال تازه و در آغاز کشت برنج و شروع کار برنجکاری آن راطی مراسمی خاص ، به ورزشاموشته خوراندند و بدینوسیله پایان رنج کار خویش را به آغازش که ابتدا ی شخم است پیوند می زنند ، آنهم با چه شور و شوقی .

گفتیم که آغاز : بجاکار " - برنجکاری - عمدتاً در بهار نیست که با همه زیبایی در ابتدایش سیاه است و در او اسطش " گدا بهار " - فصل نداری و درویشی - بلکه در بسیاری از روستاهای گیلان ، در او اسط سلطه سرمای بهمن ماه ، یا حداکثر اول " حوتهما " - اسفند ماه - است که گیلهمرد برای بزیر گل کردن " اشکل " - پی دروی بچار - کاول = کاجمه = کابل " - خیش - رابه " لب " - یوغ - که برگردن گاونراستوار کرده است می بندد ، و به دستی " راکه " ترکه بلند ، و ریسمان و به دست دیگر " کاول دومه " - دسته خیش را می چسبد ، و تر و فرز بچارش را " پور

ورزا موشته

محمد بشرا

کادح هفته نامه فرهنگی واجتماعی

کنی " - شخم عمیق - می زند و این شخم اول بچارست در آن سوز سرمای " کوچی چله " - و آخر بهمن - یاسیلی با داوایل اسفند ، که در گیلان این ماه به دلیل شدت سرما به " لاغر کوشی ما " معروف است .

در پاره های از روستاها نیز در او اسط یا او آخر آذر ماه " سرده پاییز " ، شخم اول رامی زنند تا ی دروی بچار زمستان را در زمین بپوساند .

بهر صورت مراسم خوراندن ورزشاموشته به گاونر اول بهار است ، و اولین روز شخم در این فصل که برای روستایی روزی مقدس است و آن را در روزهای سعد نجومی انجام می دهد تا کارهایش به نحوست نیفتد .

ورزا موشته را در روستاهایی نیز که شخم اول را بجز بهار انجام می دهند به همان هنگام به ورزشاموشته خوراندند ، و این مراسم را در غیر از بهار و قبل از آن انجام نمی دهند .

شاید به اینجهت در اول بهار ورزشاموشته را به گاونر می خوراندند که در فصل زمستان ورزشاموشته دلیل نبودن علفچر و علف سبزی ، سرمای هوا و فقر خوراکی که گاه صاحبش نیز بدان مبتلاست ضعیف و لاغر شده و از بس در طول بهار مانده استخوانهای دندانهاش را می توان از زیر پوست شمرد .

محمد بشرا

نگاهی به
رسوم برنجکاری
در گیلان؛

۵

ورزا موشته

اصلا " زمستان برای مالها فصل بدیست ، برنجها را که درو کردند، مالها را از بیلاق یا " بوجاق " قرقگاههایی آوردند و تا مدتی برپی دروی برنجزارها رهامی کنند و چون هنوز هوا گرمی دارد و فصل رش است و رویش سپری نشده است ، گیاه برنج باز از پی درومی روید و گاه حتی خوشه میزند و دوباره برنجی مختصر هم میآورد، البته اگر فصل مساعد باشد و سر فاندیررس ، به این برنج در اصطلاح مردم روستاهای اطراف رشت میگویند " آغاج = برنج عقیم " و باور دارند که اگر کسی آنرا بدرود و برای خوردن به مصرف برساند به بدبختی و پبسی گرفتار می شود به همین جهت خوراک دامهاست در گذشته آنانی که ورزوی جنگی می پرورند و سخت پایی نیرومند کردندش بودند، محدوده بچار خود را پس از درو برای جلوگیری از تجاوز دامها محصور می کردند و نوبتی آب به آن می بستند . چندی بعد بچار دوباره سبز می شد، بوته درو شده بار دیگر اندکی خوشه می داد . آنگاه بار دیگر آن را در آفتاب می خشکانیدند تا در زمستان گاو نر جنگی خویش را به آن نیرومند و تنومند سازند .

نارمانی که فصل مساعد است و سرما فشار نیاورده و پی درو قابل چریدن است " مال " ها آزادی چرند و شب ها به طویل شده آورده می شوند، و با باز می گردند .

اما به مجرد آغاز باران های سمح فصلی ، و نزول سرما ، " مال " ها را رها نمی کنند، و در طویل - گاه - نگه می دارند، و حیوان رنگ سبز و علوقه سبز و چرای آزاد را نمی بیند . و چون روستایی جماعت در تامین خرج خویش نیز درمی ماند گاو نرش هم ، بدتعریف می شود و لاغر . لذا در آغاز کار به خیش بسته شد ، چون اندکی از گرده اش کار می کشند، خیلی زود از نفس می افتد .

ورزا کار ، مردی که گاو نر را در کار شخم همراهی می کند، بعد از کشت یک محدود ه از بچار ، گاو نر را از خیش می کشاید، و در کنار نهر دست و پایش را می شوید و تمیزی می کند و به خانه باز می گرداند .

بچه های روستایی که از قبل حساب آن را دارند که چه کسی اولین روز شخم را آغاز

کرده است ، به دنبال ورزا کار ریس می شوند، و با او به حیاط خانه می آیند تا شخمی نه به سیری ، از عزا در آورند .

زن صاحب مزرعه از قبل ، ظرفی آب پلاک و ظرفی پر از کشمش : " آغوز مغز " - مغز گردویا خود گردو - کیشه و لك " برگد شمشاد شکولات و نقل و شیرینی و اندکی پول خرد، و یکی دوتخم مرغ خام فراهم آورده و منتظر است که ورزا را از بچار گاه بیاورند . و چون ورزا کار ، و ورزا ، باز گشتند می آید و ابیتدا و زراموشته را جلوی وزرایی گذارد، و بعد به ترتیب اول ظرف آب و سپس ظرف حاوی تنقلات و شیرینی را بر پشتش می ریزد به نیت اینکه در سراسر مدت کار تا آخر نشا زنی ، مریض نشود، و خام نخورد (دچار کوفتگی عضلانی حاصل از کار بی تمرین نشود) .

در این هنگام بچه ها هجوم می آورند و به سرعت از زیر دست و پایی ورزا ، و اطرافش ، همه تنقلات و پول سیاه - پول خرد - را می روبند، وزن صاحب مزرعه تخم مرغ ، یا تخم مرغ های فراهم آورده از قبل را ، گاه پس از مالیدن به سم ورزا - به ورزا کار می دهد که ، خدا قوت .

در اکثر روستاهای گیلان باور دارند که ورزای کاری ، با خوردن و زراموشته ، جانی تازه می گیرد، و درمی یابند که باید خوب و منظم کار کنند، و به روایتی دیگر ، خام نخورد .

ریختن تنقلات و پول بر پشتش او را از چشم بد می رهند، و در برابر حوادث ناشی از آن ، بیمه می کند .

در تعدادی از روستاها نیز مقداری از شلتوک ورزا موشته را تکانده ، همراه تنقلات بر پشت ورزا می ریزند تا ماکیان آنها را برچینند، و به این ترتیب در دو بار و چشم بد از ورزا دور شود تا پایان کار - اول بهار ناپایان اردیبهشت - سالم و سرحال و تندرست ، باقی بماند .

گاه ورزا موشته را فقط زمانی به گاو نر می دهند که خام خورده باشد * ۶

امروزه در بسیاری از روستاهای گیلان بویژه روستاهای دشت ، تیلر جای گاو نر را گرفته است . گرچه آنهم گرفتاری خودش را دارد و در برابر شتابی که به کار می دهد مشکلات متعددی را به روستایی تحمیل کرده است . اما هر چه هست گویا سرعت کارش چشم گیله مردان را گرفته و ندادی مکانیزه کردن کشاورزی را از دیر باز به عرش برده است ، اما اگر عمیقا " به مسئله بنکریم درمی یابیم که با توجه به فراهم نبودن همه تسهیلات مربوط به

مکانیزه شدن کشاورزی ، بازمه مال کاری " گاو نر " واسب ، از نظر نیفتاده و در بسیاری از روستاها بخشی از کار هنوز بردوش اینها سنگینی می کند .

بهر جهت گاه شلتوک و زراموشته را تکانده ، و بر روی تیلر که در اولیسن روز کار به خانه آورده می شود می ریزند که نگارنده خود در روستای خشک و دلشت نشاء شاهد آن بوده است . تا ماکیان خانه

شلتوک ها را برچینند و دفع چشم بد از تیلر کنند !

راستی را که روستایی سخت از چشم زخم می ترسد و بسیاری از کارهای بچار را بدور از چشم دیگران و درخفا آغاز می کند تا مبادا که چشم بد او را بوعواملش ورزایش - را از کار باز دارد و ناخوش و درمانده کند .

برای دریافت اهمیت گاو نر و تنگدستی روستایی جماعت در گذشته می توانیم نوشته " مسیونیک تین : قنصول سابق روس در ایران را ، از صفحه ۱۲۵ کتابش " خاطرات و سفرنامه مسیونیک تین ، سال های ۱۴ - ۱۹۱۲ " ذکر کنیم :

" در گیلان حیوانات اهلی کم دیده می شود، و من در آنجا هیچوقت به گلهای از حیوانات بر نخوردم . در دعاوی دهقانی راجع به حیوانات - منظور دام است - غالبا " صحبت از نصف حتی ربع گاو کاری ست که دو یا چهار نفر به شراکت مالک هستند و هر یک به نوبت باید از این گاو برای شخم زدن استفاده کنند " .

فی الواقع تا آدم گیله مرد - برنجکار - نباشد ، و در کوران کار بچار و " هول و ولای " درگیری با هزارویک مساله کشت و زرع ، نمی تواند دریابد که مریض شدن و زرای کاری در گرما گرم کار شخم زنی ، یعنی چه ، و باور اینکه ورزا موشته هم ورز را قوی می کند و هم چشم بد را از اومی رماند تا چه حد در ذهن روستایی رسوخ یافته و صادقانه جا خوش کرده است .

پانویس

* ۶ - در جشن " پونگال " در جنوب هند که حشی مقارن با زمان برداشت محصول برنج است و به مدت چهار روز ادامه می یابد، یک روز آن که روز چهارم است تعلق به گاوان دارد که بار اُفت و تزیین آنان ، زحماتشان را پاس می دارند . آنان در جشن یونگال، چهار چیز یعنی : خورشید برنج ، نیک ، و گاو نر را پاس می دارند . چه خورشید را سبب بیرون آمدن برنج از درون آب ، و به صورت غذا و حیات در آمدن آن ، برای بشر می دانند ، و اسباب این تبدیل دومرحله ای را گاوانی می دانند که در شالیزار ها کار می کنند . به همین جهت در چهارمین روز جشن پونگال، آنان را می شویند و تزیین می کنند و غذای دهند و در محیط ده آزادشان می سازند (مجلسه ی پیام شالیزار و تمدن های برخاسته از آن دیماه ۱۳۶۳ - سال شانزدهم - شماره ۱۷۶)

وهمین فقرو ترس از آنست که پایه پای کاشت ، داشت و برداشت برنج روستایی راوامی دارند تا با انجام سنت ها دست به کاری بزنند ، شاید که راه به جایی ببرد ، و به گمان خود گوشه ای از مراحل و عوامل این فقر مزمن رانه نابود که کور کند .

در بسیاری از روستاهای گیلان برای دروی اولین مشت گیاه به خوشه نشسته برنج نیز مراسمی خاص دارند . ابتدا روزی که ساعت تقویم نجومی سعد است و راه می دهد ، یکی از افراد خانواده که دستش سبک است و این راه تجربه دریافته اند داس درو - داره - را بر میدارند ، و بدور چشم دیگران ، دزدانه به بجا رگامی رود ، و مشت برنج رسیده را درومی کنند و با خود به بقعه روستا می برد . خوشه ها را طواف می دهد ، و بر روی ضریح می گذارد ، و خود زیارت می کند ، و شمعی می افروزد ، و بیه گاه بازگشت ، نیمی از خوشه ها را برداشته و به خانه می آورد ، و در ته انبار برنج که اینک کاملاً " روفته و تمیز است می نهد به نیت تزاید برکت .

در جاوه (اندونزی) نخستین ساقه های برنجی را که درو شده است به صورت بافه ای درمی آورند . پس از آن ، بافه را در پوششی از پارچه کتان منقوش قرار می دهند و بسان نوزادی در آغوش خویش ، به خانه می برند .
در مالزی نخستین هفت خوشه برنجی را که درومی شد قنناق می کردند و در سبدهای که مخصوص این کار بافته شده بود ، و بیه منزله کهواره روح برنج بود قرار می دادند سپس سبد را در انبار برنج می گذاشتند و از آن برای کشت سال بعد ، به دقت مراقبت می کردند .
۸

پایان

توضیح:

۷ و ۸ برگرفته از مجله پیغام مقاله شالیزار و تمدن های برخاسته از آن ، صفحه ۲۲ ، نوشته " زینال کلینک " از مالزی ، مدیر گروه مردم شناسی و جامعه شناسی دانشگاه مالزی در کوالا لامپور .

محمد بشرا

نگاهی به رسوم برنجکاری در گیلان :

۶

ورزا موشته

به همین جهت تیلر همگامی آید اگر نتواند ورزا موشته را ببلعد ، آن را بر سر می تکانند ، و مازادش را هم به ورزایی می دهند که مدد تیلر است . و اگر این هر دو رسم نیز متداول نباشد ، ورزا موشته را که از سال پیش مانده تا بالا آمدن محصول تازه ، نکه می دارند و بعد شلتوکش را با شلتوک تازه به نیت زیادی برکت مخلوط می کنند و اینها همه از سوی نشانگر رنجی است که گیلهمرد سخت کوش و پرتوار گیلانی در زیر دست و پای ارباب و مباشران ستمگر و کدخدایان زورگومی برد ، که لقمه را از کلویش می گرفتند تا در خانه اربابی ، تجملی بشود بر دیوار ، یا زیوری برگردن و دست زن و فرزندانش ، و از سوی دیگر نشانه فقری است سنتی که گویی با برنجکاری ، در بجا رگاه راده و به مرور پرورده شده ، و بیه تدریج ، تغییر شکل داده است اما هیچگاه از بین نرفته و همراه با سنت ها و آداب و رسوم ، پای برجا و باقی مانده است ، تا جای زخم عمیقی را که تاریخ رنج و فقر گیلهمرد است بنمایاند